



کودک ۸ رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی‌در پی ۲۳۴ • اردیبهشت ۱۴۰۱ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۸

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هشتم • اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره‌ی پی‌درپی ۲۳۴

مدیر مسئول: محمد صالح مذبني

سرمدیر: مهري ماهوتي

مدیر داخلی: مریم سعید خواه

شورای برنامه‌ریزی: مهري ماهوتي، مریم

اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسائزاد

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۷۰

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود

را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت اُفست

- ۱ خیال‌بازی
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۳ جشن خوش‌مزه
- ۴ شب‌بیداری
- ۵ عیدی برای همه
- ۶ باغچه در اتاق
- ۸ مدرسه‌ی جدید جی‌جی
- ۱۰ شعر
- ۱۲ کفش‌های میشی
- ۱۳ خندونک
- ۱۴ ستاره‌چینی
- ۱۵ پتوی مهربان
- ۱۶ فایده‌ی ماشین‌ها
- ۱۸ یه دسته‌گل
- ۲۰ هولاهوپ!
- ۲۲ مداد موشی
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ مثلی‌حلزون
- ۲۶ بازی، سرگرمی
- ۲۸ لاک‌پشت بازیگوش
- ۲۸ خنده‌ی آبری
- ۳۰ رنگ، رنگ، نقاشی
- ۳۲ قاشقِ روغنی



تصویرگر روی جلد: زینب بدری

تصویرگر صفحه‌ی فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری‌زاده، احسان مهرجو

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی با تصویری در دسترس شماست. کافی است رمزینهای پاسخ سریع را با گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.



خیال‌بازی

● تصویرگر: طیبه توسلی

دوست خوبم سلام

خوش‌حالیم که تو به کمک معلم عزیزت باسواد شده‌ای. حالا می‌توانی مجله‌ی خودت را به راحتی بخوانی. ما در سال گذشته برایت مطالب فراوانی داشتیم. لطفاً از این مجله‌ها خوب مواظبت کن. شاید بخواهی دوباره آن‌ها را بخوانی. اصلاً می‌توانی یک دفتر برداری. قصه‌های شگفت‌انگیز و شعرهای جالب را در این دفتر یادداشت کنی. می‌توانی در دنیای خیالی‌ات به جنگل، دریا، زیر زمین یا به لانه‌ی یک پرنده سفر کنی!

هر چه را در خیال خودت می‌سازی، در این دفتر بنویس. شاید یک روز نویسنده یا شاعر خیال‌پرداز خوبی شوی. من مطمئن هستم یک روز این دفتر برایت خیلی شیرین و دوست‌داشتنی می‌شود.

راستی، می‌توانی نقاشی، شعرها و قصه‌هایت را برای ما بفرستی. ما منتظر کارهای قشنگ تو هستیم.

مهری ماهوتی



روزهای مهم ماد



- مهری ماهوتی
- تصویرگر: مهسا تهرانی



۱۱ اردیبهشت

روز کار و کارگر

خدا کارگر را دوست دارد، چون او برای راحتی خانواده‌اش زحمت می‌کشد.



۱۰ اردیبهشت

روز ملی خلیج فارس

چه خوش‌رنگی چه زیبایی! خلیج فارس ایرانی تو مال کشور مایی



۱ اردیبهشت

بزرگداشت سعدی

همه شعرها و حکایت‌های سعدی را دوست دارند. سعدی شاعر شیرین سخن است.



۱۲ اردیبهشت

عید فطر

عید رمضان است. دل‌ها همه شاد و مهربان هستند.



۱۲ اردیبهشت

روز معلم و

شهادت استاد مطهری

شهید مرتضی مطهری کتاب‌های زیادی نوشته است، مثل کتاب «داستان راستان».



۳ اردیبهشت

شهادت حضرت علی (ع)

امام عزیز ما حتی به مورچه هم آزار نمی‌رساند.



۲۵ اردیبهشت

بزرگداشت فردوسی

این شاعر بزرگ کتاب «شاهنامه» را سروده است.



جشن خوش مزه

● مریم اسلامی ● تصویرگر: سحر فرهادروش



مامان من پخته

کیک مربایی

یک تکه از آن را

آورده با چایی

با کیک می چسبدا!

امروز، صبحانه

بوی بهار و عید

پیچیده در خانه

صد آفرین بر تو

مامانی خوش فکر

به به! چه شیرین شد

عید سعید فطر

● کلر ژوبرت
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

شب بیداری



مامان گفت: «امشب می‌توانید بیدار بمانید بچه‌ها! هر چقدر دوست دارید.»
سارا و طاها با شادی پرسیدند: «چرا؟»
بابا گفت: «چون شب قدر است؛ شبی که فرشته‌ی خدا، قرآن را برای پیامبر (ص) آورده است. خدا این شب را خیلی دوست دارد.»
مامان گفت: «برای همین، پاداش هر کار خوب چند هزار برابر می‌شود.»
چهارتایی با هم نماز خواندند. برای همه دعا کردند. صدقه کنار گذاشتند. بابا با صدای بلند قرآن خواند و مامان معنی‌اش را گفت. آن وقت بچه‌ها پرسیدند: «خدا چرا ما را آفریده است؟ چرا قرآن را فرستاده است؟»
کم‌کم سحر شد. مامان و طاها غذای سحری را آماده کردند. بابا و سارا هم سفره را چیدند. طاها گفت: «چه زود تمام شد! کاش کارهای خوب‌تر می‌کردیم!»
بابا گفت: «شما بهترین کار شب قدر را کردید؛ یعنی فکر کردن. می‌دانید چرا؟»
طاها گفت: «چون اگر درست فکر کنیم، آدم‌های بهتری می‌شویم؟»
سارا یک تکه کوکو برداشت و پرسید: «حالا اگر من این را بخورم، چند هزار تا کار خوب حساب می‌شود؟» همه زدند زیر خنده.



عیدی برای همه

● کبری بابایی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو



خدای خوبم سلام!

خدایا من امروز هدیه‌های زیادی دارم. حتماً خودت می‌بینی و می‌دانی. من در ماه رمضان با گنجشک‌ها حسابی دوست شدم. آخر می‌دانی، من چند روز روزه‌ی کله‌گنجشکی گرفته بودم! یعنی روزه‌ی خیلی کوچولو! اندازه‌ی کله‌ی گنجشک! خدا جانم امروز عید فطر است. ما امروز را جشن گرفته‌ایم. مامان بزرگ به من هدیه داده و برایم یک بسته شکلات آورده است. دایی هم کتاب آورده! خاله غذایی را که دوست دارم پخته و آورده است. عمو توی راه است. شاید او برایم اسباب‌بازی بیاورد.

خدایا من می‌خواهم یک کار خوب انجام بدهم. می‌خواهم با کمک مامان چند تا از هدیه‌هایم را به بچه‌های دیگر بدهم. این طوری آن‌ها هم در روز عید خوش حال می‌شوند. گنجشک‌ها دارند پشت پنجره جیک‌جیک می‌کنند. حتماً گنجشک‌ها هم به خاطر عید خوش حال‌اند. برایشان دانه می‌ریزم. این طوری جشنمان قشنگ‌تر می‌شود.



باغچه در اتاق!



تارا و بابایی با ماشین به خانه برگشتند.
تارا مثل فشفشه از ماشین پیاده شد.
پدرش گفت: «عجله نکن!»
اما تارا عجله داشت.
بابایی در صندوق ماشین را
باز کرد. دوتا گلدان کوچک
از توی سبد در بغل تارا
گذاشت.

تارا بدو بدو پیش مامانی دوید و گفت: «سلام مامانی. ببین، می‌خواهم توی اتاقم یک
باغچه درست کنم!» مامانی گفت: «تو هم مثل بابات عاشق گل هستی!»





تارا به اتاقش دوید. از پنجره به بابایی گفت: «بابایی، هنوز گل‌ها را نکاشته‌ای؟»

تارا و بابایی یکی یکی گل کاشتند. بابایی توی باغچه‌ی حیاط و تارا توی باغچه‌ی اتاق. تارا دوید کنار پنجره و بلند گفت: «بابایی، باغچه‌ی من تمام شد. بیا ببین!»

کمی بعد بابایی و مامانی به اتاق تارا آمدند. از دیدن باغچه خیلی تعجب کردند. تارا روی کاغذی که به دیوار چسبانده بود، چندتا گل و گلدان کشیده بود. گلدان‌هایش را هم کنار باغچه‌ی دیواری گذاشته بود. بابایی و مامانی گفتند: «به‌به! چه گل‌های قشنگی! چه باغچه‌ی زیبایی!»





مدرسه‌ی جرید جی جی

● سارا خوش‌نیت ● تصویرگر: ثنا حبیبی‌راد

اولین روزی بود که جی جی خارپشته به مدرسه‌ی بالای تپه می‌رفت. هنوز خانم معلم نیامده بود. جی جی سلام کرد. رفت تا روی صندلی ردیف اول بنشیند. بوبوخرگوشه گفت: «اینجا جای دوستم است.» جی جی خواست بنشیند روی صندلی ردیف بعدی. سانی‌سنجابه خودش را کنار کشید و گفت: «می‌خواهی اینجا بنشینی؟! چه خارهای تیزی هم داری!»

جی جی رفت ردیف آخر نشست.

زنگ پایان کلاس به صدا درآمد: زیلینگ، زیلینگ، زیلینگ.

بچه‌ها با جیغ و داد دویدند توی حیاط. جی جی خیلی دلش می‌خواست با بچه‌ها بازی کند. چشمش به بوبوخرگوشه افتاد. بوبو جست زد و پرید روی تاب و پاهایش را به زمین کوید. تاب یک کمی تکان خورد. جی جی جلو رفت. بوبوخرگوشه گفت: «اینجا جای خودم است! من اول اول سوار شدم. حالا حالاها نوبت من است.»

جی جی جواب داد: «می‌خواهی ثابت بدهم؟»

بوبوخرگوشه گفت: «خب، خب...»

جی جی با همه‌ی زورش تابش داد. بوبوخرگوشه کیف کرد. جی جی هی تابش داد. بوبوخرگوشه هم هی کیف کرد.

جی جی تشنه شد. رفت سراغ چشمه‌ی آب کنار مدرسه. سانی‌سنجابه آنجا بود و داشت با خودش غرغر می‌کرد.





جی جی پرسید: «چی شده؟»

سانی سنجابه جواب داد: «می بینی که سوراخ راه آب گرفته است. باید بروم چشمه ی پایین تپه!»

جی جی بینی گِردش را خاراند و گفت: «فکر کنم من بلام درستش کنم.»
بعد یک شاخه ی خشک را فرو کرد توی سوراخ چشمه. چند بار شاخه را تکان تکان داد و چرخاند. راه چشمه باز شد و قُل قُل آب پاشید بیرون. سانی سنجابه خندید. هورت و هورت آب خورد و دوید و رفت.

جی جی چند قُل آب خورد و راه افتاد برود خانه. یکهو از پشت سرش صدایی شنید: «جی جی فردا می آیی اینجا با هم تاب بازی کنیم؟ فردا من ثابت می دهم.»
ببوخِرگوشه بود.



سانی سنجابه هم بدو بدو آمد کنار جی جی ایستاد و گفت: «جی جی، دوست داری فردا چی بازی کنیم؟»

جی جی خندید. دست تکان داد و گفت: «فردا می بینمتان.» و راه افتاد به طرف خانه. حالا توی دلش یک جور خوبی بود؛ یک جوری که خوشش می آمد.

امام علی (ع) می فرمایند: اگر با مردم مهربان باشی، همه دوست دارند با تو دوست شوند.

(نهج البلاغه، حکمت ۵۰)





جیب خالی

● منیره دشتی

ابر سیاه گنده
نشسته تو آسمون
چه فایده توی جیباش
نداره برف و بارون

ابر عزیز ببخشید
می شه بری خونه تون؟!
بریزی توی جیبات
برفای ریز و بارون



دست مامان

● مریم هاشم پور

دست مامان آش می پزه
دست مامان تابم می ده
دست مامان مهربونه
تشنه بشم آبم می ده

هرجا باشم میاد کمک
دکمه هامو باز می کنه
دست مامان درد نکنه
که موهامو ناز می کنه



سایه بازی

● صامره حبیبی

امروز سایه ام را
توی حیاط دیدم
همراه او نشستم
همراه او دویدم

یک بار روبه رویم
یک بار پشت سر بود
از رفت و آمد من
انگار باخبر بود

خورشید رفت و با خود
هم بازی مرا برد
با ابر تیره قهرم
چون بازی ام به هم خورد

ماهیگیر

● مریم زرافشان

در کتابم خوانده بودم
غاز، ماهیگیر خوبی است
کار او را دیدم امروز
نمره اش را می دهم بیست

روی آبِ صافِ برکه
مثل قایق می خورد تاب

باز هم ماهی گرفته
او بدون تور و قلاب



● تصویرگر: یگانه یعقوب تژاد



کفش‌های میشی

● مریم سعیدخواه ● تصویرگر: یگانه یعقوب‌تژاد



میشی خرگوشه هر چی توی لانه داشت ریخت بیرون. ماشی سنجابه داد زد: آخ سرم! چیکار می‌کنی میشی؟ میشی بانگرانی گفت: «کفش‌هایم را پیدانمی‌کنم!» ماشی گفت: «حتماً آن‌ها را توی مدرسه جا گذاشته‌ای!» میشی و ماشی به مدرسه رفتند. اما کفش‌ها آنجا نبودند. پیش میمونک هم نبود. توی لانه‌ی ماشی هم نبود. میشی زد زیر گریه و گفت: «دیگر نمی‌توانم پیرپیر کنم و با دوستانم مسابقه بدهم!» ماشی گفت: «نگران نباش. بیا با هم یک‌بار دیگر لانه‌ات را بگردیم.» ماشی تا توی لانه رفت، گفت: «وای، اینجا چه خبر است! چقدر به هم ریخته است! بیا اول همه‌ی وسایل را سر جایشان بگذاریم.» دوتایی همه‌ی وسایل را یکی‌یکی سر جایشان گذاشتند. یکهو میشی داد زد: «کفش‌هایم. کفش‌هایم!» کفش‌های میشی زیر پتو بودند. آن‌ها خیلی چیزهای دیگر را هم پیدا کردند. حالا میشی می‌توانست دوباره پیرپیر کند و با دوستانش مسابقه بدهد.





مامان جوجه‌ها

اولی: می‌دانی وقتی یک مرغ ببیند کسی به جوجه‌هایش نزدیک می‌شود، چه کار می‌کند؟

دومی: چشم‌هایش را می‌بندد تا نبیند.



با سلیقه

فروشنده: این برج فوق‌العاده است! می‌دانید دیوارهایش با چه ساخته شده‌اند؟ مشتری: با بی‌سلیقه‌گی!



مربّا یا عسل؟

معلّم: بچه‌ها، می‌دانید چرا زنبورها عسل درست می‌کنند؟ دانش‌آموز: اجازه خانم! چون مربّا دوست ندارند!



ستاره‌چینی

قصه‌های دیدنی



● راحله نیکروان

● تصویرگر: لاله ضیایی





عباس عرفانی مهر

تصویرگر: زینب بدری

بتوی مهربان



عروسک دامن چین چینی گفت: «کی میاد خاله بازی؟ من خاله گلی هستم.»

عروسک پارچه‌ای گفت: «من میام. من مامان نازی هستم.»

عروسک پلاستیکی گفت: «من هم باباسیلو، تپل مپلو.»

پتو با شادی گفت: «من هم فرش زیر پاتون.»

دامن چین چینی با اخم گفت: «نه نیا. تو کهنه‌ای. نخ نخی شدی. به بهی نیستی.»

پتو با غصه دور شد. عروسک‌ها می‌خواستند بازی کنند که ابرها بدوبدو آمدند. باران شدند

و باریدند. عروسک پارچه‌ای گفت: «وای، چه بارانی! خیس شدم.»

عروسک پلاستیکی گفت: «عروسک آب کشیده شدیم.»

عروسک دامن چین چینی گفت: «خیس شدیم که شدیم. خشک می‌شویم.»

باران تندتند بارید. دامن چین چینی خیس و گلی شد. لرزید و هاپوچی عطسه کرد.

عروسک پلاستیکی یواش گفت: «بگو پتو بیاید. یخ کردیم.»

عروسک پارچه‌ای گفت: «بگو بیاید. داریم می‌لرزیم.»

عروسک دامن چین چینی سرش گیج رفت. لرزید و افتاد. پتو بدوبدو آمد. دامن چین چینی

را گرم کرد. عروسک‌های دیگر هم زیر پتو رفتند. گرم شدند و خندیدند.





فایده‌ی ماشین‌ها

● نویسنده: مجید عمیق ● تصویرگر: سولماز جوشقانی

شاید شما هم این ماشین‌ها را دیده باشید. کجا؟ در جاده‌ها، خیابان‌ها و جاهای دیگر. ماشین‌ها برای کندن چاله‌های عمیق و جابه‌جا کردن وسایل سنگین به ما کمک می‌کنند. بعضی از آن‌ها در کشاورزی بسیار مفید هستند. بعضی از این ماشین‌ها برای ساختن ساختمان‌ها به کارگران و مهندسان کمک می‌کنند.

کامیون

مواد خوراکی، وسایل خانه و خیلی چیزهای دیگر را با کامیون جابه‌جایی می‌کنند.



ماشین خاک برداری

از این ماشین برای خاک برداری و پُر کردن گودال‌ها استفاده می‌شود.



تراکتور

تراکتور در کشاورزی به کار می‌رود.
با آن زمین را شخم می‌زنند.
یعنی خاک را زیر و رو می‌کنند.



بارکش (لیفتراک)

بارکشی‌ها را با این ماشین‌های
بارکش جابه‌جا می‌کنند.



غلتک

ماشین غلتک در ساختن
جاده‌ها و کف خیابان‌ها
کاربرد دارد.





یه دسته گل

● زهرا زرگر
● تصویرگر: میثم موسوی



بازیگران: قصه گو، سارا، دانش آموزان کلاس، معلم
قصه گو: امروز روز معلم است. بچه های کلاس برای معلم هدیه آورده اند. بیشتر
 بچه ها به جز...

سارا (وارد کلاس می شود): سلام بچه ها! چه بوی خوبی! این همه گل برای چیه؟
دانش آموزان: برای روز معلم!



سارا: ای وای! من که برای خانم چیزی نیاوردم! حالا چی کار کنم؟
(دانش آموز ۱ با دسته گلش به سمت سارا می رود) **سارا:** خوش به حالت! چه گل های قشنگی! تو می دونی با چندتا گل می شه یه دسته گل درست کرد؟
دانش آموز ۱: آن قدر که وقتی بگیری جلوی صورتت، از پشتش چشم هایت معلوم نشوند! (دسته گل را جلوی صورتش می گیرد و بعد یک گل از دسته گلش بیرون می آورد) اگه از دسته گلم یه گل کم بشه، باز هم چشمام پشتشون قایم می شن!

سارا: چه گل خوش بویی! چه دوست مهربونی!
(دانش آموز ۲ به سمت سارا می رود) **سارا:** خوش به حالت! چه دسته گل قشنگی! تو می دونی با چندتا گل می شه یه دسته گل درست کرد؟
دانش آموز ۲: آن قدر که ساقه هاشون توی مشتت جا نشن! (گل ها را توی مشتش می گیرد و بعد یک گل از دسته گلش بیرون می آورد) اگه از دسته گلم یه شاخه کم بشه، باز هم دسته گل دارم! باز هم ساقه هاشون توی مشتت جا نمی شن!

سارا: چه گل خوش رنگی! چه دوست مهربونی!
قصه گو: بچه های کلاس یکی یکی آمدند پیش سارا. با سارا گل گفتند و گل شنیدند و هر کدام یک شاخه گل به او دادند.

(بچه ها یکی یکی پیش سارا می آیند و هر کدام شاخه ای گل به او می دهند)
سارا: ممنون بچه ها! شما بهترین دوست های دنیا هستید! حالا من هم برای خانم معلّم گل دارم!

معلّم (وارد کلاس می شود): سلام بچه ها، صبحتون به خیر!
بچه ها (همه با هم دسته گل ها را بالا می گیرند): سلام خانم معلّم! روزتون مبارک!
خانم معلّم: وای بچه ها، چه گل های قشنگی! ممنون! (معلّم بچه ها را بغل می کند و گل ها را از آنها می گیرد)

قصه گو: اما قشنگ ترین گل دنیا خود شما بچه هایید که این قدر خوب و مهربانید!



هولا هوپ!

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

هولا هوپ یک حلقه ورزشی ساده و ارزان است. می توانی با آن بازی و ورزش کنی. ما چند نمونه از این بازی های ورزشی را آورده ایم. خودت هم می توانی حرکت های جدیدی به این ها اضافه کنی.



بایست

حلقه را روی زمین بگذار.
دو طرف آن را بگیر و
آرام بالای سر ببر.

بیچ
بیرون حلقه بایست و حلقه را بالا بیاور.
همان طور که حلقه را نگه داشته ای، به
سمت راست بچرخ. برگرد و این بار
سمت چپ بچرخ.





کشیده شو

حلقه را پشتت قرار بده.
به آرامی به چپ و بعد به راست
خم شو.

بچرخان

حلقه را با یک دست بگیر. با کمک دست
دیگرت آن را دور کمر بچرخان.





با هم بسازیم

مدادِ موشی



وسایل لازم: خمیر بازی، نخ کفنی

۱. یک گلوله خمیر کوچک برمی داریم. آن را به شکل اشک در می آوریم.
۲. با خمیر رنگ دیگری دو تا اشک درست می کنیم. آن‌ها را روی سر موشی می چسبانیم.

۳. دو تا گردی کوچولو برای چشم موشی می گذاریم. یک گردی هم برای بینی موش می چسبانیم.

۴. بدن موشی را با یک خمیر رنگی دیگر، به شکل اشک می سازیم.

برای دست‌ها، نخ کفنی را از وسط بدن موشی رد می کنیم. دو تا گردی کوچک هم به سر نخ‌ها می چسبانیم.

۵. مداد را داخل خمیر فشار می دهیم.

می توانیم شال گردن هم درست کنیم و دور گردن موشی بگذاریم.



● آمنه شکاری
● عکاس: اعظم لاریجانی



خرسی تنبلک

نویسنده: لاله جعفری

تصویرگر: علیرضا جلالی فر

ناشر: محراب قلم

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹



خرسی تنبل تو آفتاب دراز کشیده بود و عرق می ریخت، اما از جایش تکان نمی خورد. خرسی گرسنه بود، اما از جایش تکان نمی خورد. ناگهان چوب طلا روی شکمش افتاد. او از خرسی خواست آرزو کند. خرسی از او یک درخت عسل خواست و درخت عسل ظاهر شد، اما درخت بلند بود و دست خرسی به عسل نمی رسید...

قایم باشک فیلی

نویسنده: سوسن طاقدیس

تصویرگر: علی مفاخری

ناشر: شبابویز

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۲۷۵۳۹



فیلی بازی قایم باشک را دوست داشت، اما حالا خیلی بزرگ شده بود. روزی دوباره از دوستانش ببری، سنجاب و قورباغه خواست با هم قایم باشک بازی کنند. سنجاب چشم هایش را بست و شروع به شمردن کرد. قورباغه توی گل نیلوفر قایم شد و ببری لابه لای علف های خشک. فیلی به طرف رودخانه رفت و فکر کرد مثل همیشه می تواند زیر آب قایم شود، اما آب تا زانویش بود! حالا او کجا قایم شود!؟

این کتاب ها را کارشناسان واحد سامان دهی منابع آموزشی و تربیتی هم خوانده اند و آن ها را به شما پیشنهاد می کنند.



مثلِ حلزون



سلام!

امروز یک حلزون پیدا کردم. خیلی
یواش یواش حرکت می کرد؛ مثل وقتی که من
مشق می نویسم؛ خیلی یواش یواش!
چون هنوز دستم برای نوشتن ماهر نیست.
اما بعضی کارها را خیلی تندتند انجام می دهم؛
مثل وقتی که بلوزم را می پوشم؛ خیلی تندتند!



من برایت می نویسم چه کارهای دیگری را
تند انجام می دهم و چه کارهایی را یواش.
تو هم بگو!



من: بلام زود و تند برای خودم لقمه درست
کنم.

تو:

من: دکمه های لباسم را یواش یواش می بندم.

تو:





من: يواش يواش از پله‌ها بالا مي‌روم.

تو:

من: يواش يواش بند كفشم را مي‌بندم.

تو:

من: برنامه‌ي هر روزم را مي‌نويسم يا
نقاشي‌اش را مي‌كشم.

تو:

من: وقت نقاشي، رنگي را كه مي‌خواهم،
به تندی از توي مدادرنگي‌ها پيدا مي‌كنم.

تو:



اووووه! پس تو هم مثل مني.

هر دوي ما بعضي از كارها را خوب بلديم. براي
بعضي از كارها بايد تمرين كنيم تا ماهر شويم.
بعضي كارها هم خودشان يواش يواش انجام
مي‌شوند؛ مثل بزرگ شدن درخت‌ها. مثل
حركت كردن حلزون كه براي رسيدن عجله‌اي
ندارد!

راستي حلزون‌ها كجا مي‌روند؟





شب‌های روستا پرستاره هستند!
ستاره‌ها را هر طور دوست داری به هم وصل کن و شکل‌های
قشنگ بساز.



طرح و اجرا: ناله ضیایی

پدر بزرگ یک گلدان گل نارنجی و یک
گلدان گل قرمز را فروخت. چند گلدان گل
برایش باقی مانده است؟



پدر بزرگ دوازده گلدان خالی داشت. در
۴ گلدان، گل قرمز و در ۴ گلدان، گل نارنجی
کاشت. چند گلدان خالی مانده است؟



می‌دانی شغل این مادر بزرگ و پدر بزرگ چیست؟
ابزار کار هر کدام از آن‌ها را در شکل پیدا کن و در جدول‌ها بنویس.
تو چه شغلی را دوست داری؟

شغل مادر بزرگ _____ است.



شغل پدر بزرگ _____ است.



شغل من :



لاک پشتِ بازیگوش

خندونک



● فرزانه فرامانی ● تصویرگر: نرگس جوشش





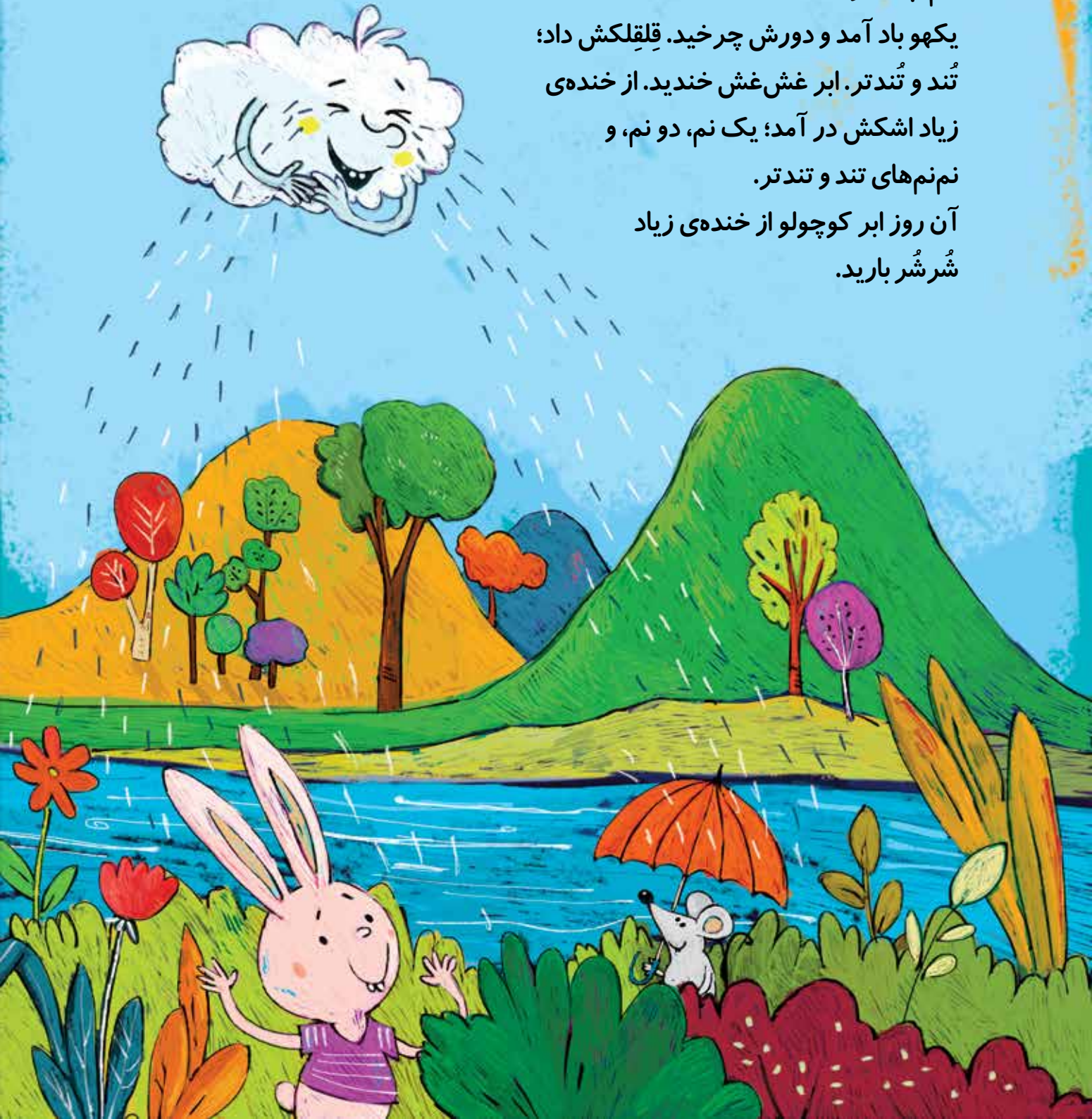
● فرزانه فراهانی
● تصویرگر: ویدا کریمی

خنده‌ی آبری

یک روز ابر کوچولو دلش خنده می‌خواست. به دریا لبخند زد. به کوه لبخند زد. به جنگل هم لبخند زد.

یکهو باد آمد و دورش چرخید. قلقلکش داد؛
تند و تندتر. ابر غش‌غش خندید. از خنده‌ی
زیاد اشکش در آمد؛ یک نم، دو نم، و
نم‌نم‌های تند و تندتر.

آن روز ابر کوچولو از خنده‌ی زیاد
شُر‌شُر بارید.



رنگ، رنگ، نقاشی

رویا صادقی



بچه‌ها سلام!

وقتی می‌خواهید در نقاشی خط‌های نازک بکشید، بهتر است از مداد رنگی نوک‌تیز یا ماژیک استفاده کنید. مدادرنگی یا ماژیک برای رنگ‌آمیزی قسمت‌های کوچک بهترینند.



برای رنگ کردن قسمت‌های بزرگ‌تر بهتر است با قلم‌مو و آبرنگ و گواش یا مداد شمعی کار کنید.



بچه‌ها نقاشی‌های خود را برای ما بفرستید.



فاطمه دانشور، از پردند



امیر مهدی احمدی، از تهران



آریا کاظمی، از تهران



پرستش باقلائی، از کاشان



سروش باقلائی، از کاشان



مهرداد خوشیختی، از کرج



کارن هاشم‌پور، از کرج



قاشقِ روغنی



مواد و وسایل لازم:

یک کاسه‌ی خالی، یک تگه کره،
سه تا قاشق (فلزی، چوبی و پلاستیکی)

• نیره امانی • تصویرگر: سام سلماسی

برای این آزمایش از یک فرد بزرگ‌تر کمک بگیرید.



۱. کاسه را تا نصف از آب داغ پر کنید.



۲. قاشق‌ها را داخل کاسه بگذارید.

قاشق‌ها از هم فاصله داشته باشند.

۳. کره را به سه قسمت مساوی

تقسیم کنید و نوک قاشق‌هایتان

قرار دهید. حالا صبر کنید.



۴. کره‌ی قاشق فلزی کاملاً آب می‌شود.

کره‌ی قاشق چوبی خیلی کم آب می‌شود.

کره‌ی قاشق پلاستیکی آب نمی‌شود.



هلو

کمی تلخ و کمی هم سبزه رو بود
شبيه بادوم و اسمش هلو بود

به تابستان رسيد و شد رسیده
شکر پاره، عزیز و مخملي پوش
هلوی خوش مزه‌ی دوقلو بود

توت فرنگی

نشسته روی بوته توت فرنگی
لباسش نقطه نقطه خال خالی است

به دنیا آمده نزدیک گل‌ها
به این خوش رنگ و رویی، خوش لباسی
همه گفتند به به به! چه عالی است!



● مہری ماہوتی
● تصویرگر: ہدا حدادی



• روشنگر فتاحی
• تصویرگر: مرتضی رخصت پناه

با خلیج فارس آشنا شویم.

خلیج فارس در جنوب ایران قرار دارد. این خلیج خیلی بزرگ و مهم است.

در اطراف خلیج فارس پرندگان زیادی زندگی می کنند، مانند: پرستوهای دریایی، پلیکان، حواصیل، اردک و عقاب دریایی.

تعداد زیادی کوسه ماهی، نهنگ، عروس دریایی، دلفین، خرچنگ و میگو هم در آنجا زندگی می کنند.

پنج نوع لاک پشت دریایی در خلیج فارس تخم گذاری و زندگی می کنند.

آب خلیج فارس جزو شور ترین و گرم ترین آب های دنیاست.

